

سخندان فارس

ترجمه جناب قاری عبدالله خان

ملك الشعرا

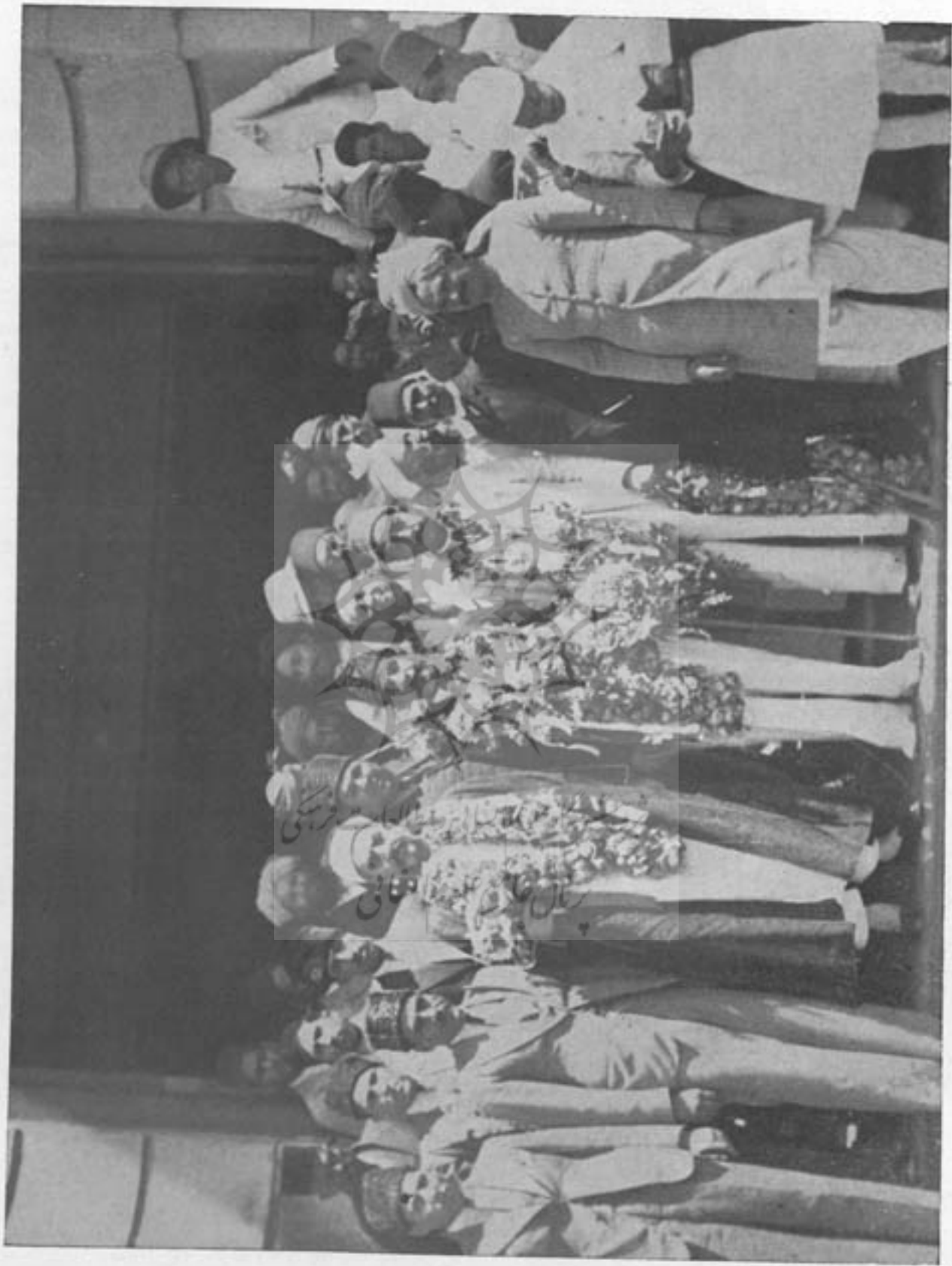
خطابه نهم

تغییرات زبان فارسی در اثر آمیزش آن با عربی

در هر زبان بعضی حروف موجود است که بسبب اختلاف مخرج تلفظ آن
و غیر زبان دشوار و بلکه ناممکن میباشد. بر علاوه ساخت زبان، حرکات
و سکنت الفاظ و بالاخره سبک کلمه بندی بجزبان قدرة طوری است که تلفظ آن
مسلماً از غیر زبان چنان می نماید که کوئی حنکریزه از دهان میریزد. البته
شخص مقتدر بر کلام تلفظ بلفظ اجنبی میکند لیکن در صورتی که بعض حروف
و حرکات آن را مطابق اهیجه خود تغییر و تبدیل دهد.

این تغییر و تصرف را عرب تعریب میگویند. عرب کلمه اجنبی را پس از ابدال
بعض حروف و الحاق آن با وزن آن صرفی (در صورتی که بعض حروف کلمه
مذکور مغائر حرف هجای عربی باشد) استعمال میکند. لیکن زبان فارسی کلمات
عربی را بدون تغییر و تصرف قبول نمود و این در اثر تسلط زبان عرب بوده
بر فارسی چنانکه از طرفی فنون قدیمه تحت شعاع آن واقع شد و از طرف دیگر
زبان عربی کلید خزائن علوم گردید و بنابراین دانستن زبان عربی و تکلم بآن
بطور صحیح لزوم پیدا کرد و ازینجهت قراءت عربی و تعلیم آن فن مخصوصی
مقرر شد و کتب بسیاری درین فن تألیف یافت و در نتیجه تلفظ کلمات عربی

از مناظر پذیرائی و الاحضرت وزیر صاحب خُربیه غازی در بمبائی



روز حرکت و الاحضرت انجم از بندر گاه بمبائی بطرف اروپا



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

با وجود تفاوت بعضی حروف بر فارسی زبانها آسان شد . با اسباب فوق فرصت نداد که در کلمات دخیله موافق لهجه فارسی تغییر وابدالی شود ، و اگر در بعضی کلمات تغییری آمده هم اندک است . و ما از شوخی طبع اهل زبان که در بعضی جا نموده اند ذکر خواهیم کرد .

۱ - بنابر اسباب فوق : نخست حروف هجا و کلمات فارسی هر دو مزوک شد . و در فرق واقع بین (ء ۱۰ ع - و - ت . ط - و - ث . س . ص - و - ذ . ز . ض . ظ) که در عربی فرق آنها ظاهر است کمال جهد مرعی شد بتخصیص در کلمات که اگر در تلفظ اهمال رفته باشد در کلمات هیچ گاه اهمال نرفت . معلوم است که در بین تلفظ فارسی و تلفظ عربی فرق بسیاری است چه ۸ حرف مخصوص عربی در زبان فارسی نیست و نیز کلمات مشدد و غیره که در عربی می آید در فارسی وجود ندارد با وجود آن کلمات عربی دخیل در فارسی همالطور بحال خود صحیح و سلامت ماند .

۲ - اسماء عربی را بدون تغییر با اسماء فارسی مضاف ساختند مانند : - حکم شاه ، مراد دل ، واقف راز . اهل نیاز و غیره . علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
گاه اسماء عربی را مضاف الیه ساخته مضاف آن را از فارسی گرفتند مانند : دانای اسرار ، روشنی طبع .
۳ - گاه از دو اسم عربی ترکیب اضافی ساختند مانند : بشارت فتح . نائید غیب و غیره .

۵ - اینچنین است ترکیب توصیفی که گاه موصوف کلمه فارسی و صفت عربی باشد و گاه بر عکس صفت فارسی و موصوف عربی آید و گاه هر دو کلمه عربی باشد مانند : مرد صالح . بنده مطیع ، کار خیر که موصوف فارسی و صفت عربی است

و در ثمر شیرین . بنای بلند . سفر خجسته بر عکس آن موصوف عربی و صفت فارسی است و در : - سفر سعادت اثر . فرمان واجب الاذعان و تاکید تمام . دوکت وافر و امثال آن صفت و موصوف هر دو عربی آمده . گاه کلمات مرکبه عربی را صفت و غیره قرار دادند چنانچه از امثله معلوم است .

۶ - در کتابت بعض الفاظ عربی نیز تصرف نموده اند و ازین قبیل است اسمای عربی مختوم به (ها) که قرار قاعده فارسی به های خفی بدل و بر سر آن همزه نوشته می شود .

مانند : - روضه جنت سلسله خاندان در ترکیب اضافی

نکته برجسته لطفه شیرین در ترکیب توصیفی

۷ - از ترکیب الفاظ عربی بفارسی معنی استعاره و تشبیه پیدا میکنند و این بواسطه ترکیب اضافی بهم میرسد . مانند : - شاهد گل . راه شکر بلبل . شاهد شمع . نوسن دولت ، یکران اقبال .

۸ - در اسمای عربی مختوم بالف ؛ در حال اضافت (باء) الحاق میکنند . مانند : غذای روح . بلای آسمانی

۹ - از ترکیب دو لفظ فارسی با اتمظ عربی و فارسی صفت تالیفی بنا میکنند مانند : - بی مانند بی نظیر . باندیر . اقبال نشان . فصیح زبان .

و ازین قبیل است صاحب کمال . حمیده خصال . یوسف لقا که ازدو اسم عربی ترکیب یافته .

۱۰ - در اسمای عربی ادات فاعلی و صفتی ظرف ؛ و تصغیر ملحق می - آزند مانند : - دولتمند غمگین ، طربناک . جفا کار ، عدل پرور . کافر کیش ، صنمکده . طفلك ابو الفضل می نویسد : - « بفهمك ناقصك خود چنان سنجیده ام »

۱۱ - در اسهای عربی بای مصدری زیاده میکنند مانند : زیادتى . سلامتی . صفائی . اینچنین است زیادت بیا مذکور در الفاظ مرکبه مانند . خوش اخلاقی دولت مندی .

۱۲ - در معنی اکثر الفاظ عربی مستعمل در فارسی تصرف نموده اند مانند : - سیر - که در عربی بمعنی رفتار و در فارسی به معانی دیدن مستعمل است و سیر کنید بمعنی نگاه کنید می آید . در محاوره میگویند : این خانه را سیر کردید ؟ قابل سکونت نیست . امر و زاسپ شمارا سیر کردم خیلی چاق شده .

شمه - شم در عربی بمعنی بوئیدن آمده و در فارسی بمعنی چیز اندک مستعمل است . مانند : شمه از احوال خود باز نمود . شیخ سعدی میفرماید مصرع : وزیر اندرین شمه راه برد .

ارتفاع : در عربی بمعنی بلندی و غیره و در فارسی بمعنی عوائد سالانه مستعمل است شیخ در گلستان میگوید : ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت .

فلک - در عربی آسمان و در فارسی بمعنی آله معروف از برای تعذیب نیز می آید .

سبق - در عربی بمعنی تقدم و اسب دوانی برای مسابقه و در فارسی بمعنی درس آمده . نحو - در عربی بمعنی رفتن از چیزی و در فارسی بمعنی عاشق استعمال یافته .

۱۳ - بعض جموع عربی را بمعنی واحد استعمال میکنند مانند : -

عس - که عربی و جمع عاس است (بمعنی حارس که در شب از مردم حراست و کشف حال نماید) و در فارسی بمعنی واحد استعمال یافته و شهنه را میگویند . و ازین قبیل است وقائع و حقائق و آمال که در فارسی بمعنی مفرد یعنی واقعه ، حقیقه ، امل استعمال یافته و دوباره آنها را جمع بسته اند . ابوالفضل میگوید .

ترا از کاف کفرت م خبر نیست

حقائقهای ایما ترا چه دانی

صائب می سراید :-

هر چند صائب میروم - سامان نوبدی کنم زلفش بدستم میدهد مررشته آ ما آنها

۱۴ - از الفاظ عربی بطور فارسی اشتقاق میکنند مانند :- فهمیدن ؛ شمیدن

طلبیدن از فهم ؛ شم ، طلب ، عرفی از سیر مصدر عربی فعل (می سیر) را اثر اش

داده و میگوید :-

کرم گفتا بر ستار است بی غیر

بیاد ست تحمل گیر وی سیر

از اسماء جامد نیز اشتقاق میکنند. لیکن اینگونه اشتقاق از جمله ظرافت باشد. مثلاً:

اگر بی نوبکم سراییده باشم

بکانون هجرت کباییده باشم

۱۵ - الفاظ فارسی را در قالب عربی ریخته اند مانند :-

مترش . مزلف . مزرکش . مزرب . ملبب .

مطلا . مفلوک . فلاکت . زاکت . تکشمر (کشمیری شدن) زلفین .

۱۶ - الفاظ فارسی را مانند عربی جمع می بندند مانند :- ترا که ارکنج

افاغنه کابل تکا کره هند. و از اصطلاحات دیوانی است :- پر کنات ، باغات

۱۷ - الفاظ فارسی را مانند عربی کلمه بندی نمایند. نعمت خان عالی

میگوید :-

کل مکر بانک « انا البار » بگلشن زده است

بر سر دار خبال مر منصور کنم

خاقانی :

تامهر تو گشت نور افشان « ذوالخورشیدین ، شدشتابان

تاریخ هفت اقلیم در ترجمه خواجه حسن دهلوی می نگارند :- « وی در

آخر عمر حسب الفرمود پادشاه وقت سلطان تغلق به دیوگر رفت »

ابوالفضل در دفتر سوم از منشات خود « عبدالخواهش » نوشته .

مرزا بیدل میگوید: التوبد آفتاب عالمتاب .

نورچشمی . قبله گاهی نیز ازین قبیل بوده و به یاء متکلم عربی مضاف
کشته اند . میرزا سائب میگوید

نویسد نورچشمی آفتاب آن صفحهٔ رورا مهٔ نوبله گاهی خواند آن محراب ابرورا

۱۸ - کلمات مشدد عربی را (۱) مخفف میکنند ، شیخ نظامی « نیت » را
به تخفیف استعمال کرده

پناهنده را یاد کرد از نخت نیت کرد بر کار مکاری درست

اینچنین محویت مشدد را محویت به تخفیف میگویند : -

کبت آئینه که با حیرت من چهره شود همه تن محویت مریده سازم کردند

خاصیت ، خاص ، عام ، غم ، هم ، ماده و غیره همه کلمات عربی و مشدداست

که در فارسی به تخفیف استعمال یافته اند .

این هدیه خاص اوست که آثار بدل شاه چون آفتاب خاصیت خود گرفته است

۱۹ - گاه در لفظ و معنی کلمات عربی تصریف میکنند . مانند « کیفیت »

به تشدید که بمعنی چگونگی است و در فارسی به تخفیف بمعنی نشه می آید

می کوزد دست ساقی مشکین کلا له نیت در عهد سیوش کیفیت یک پیاله نیت

نظاره - در عربی جمع و بمعنی عده از مردم است که بچیزی نظر کنند و در

فارسی بمعنی تماشا مستعمل است

غشی - در عربی بمعنی بیدوشی است و در فارسی (غش کرده) گویند و بمعنی

فریفته شدن نیز آمده .

۲۰ - از الفاظ عربی کلماتی بطور عرب اشتقاق میکنند که در محاوره آنها

نیامده مانند مأیوس و مرسول از (یأس و رسالت) که در خود عربی نبوده و

(۱) نیت - در عربی مشدد و مخفف هر دو نوع مستعمل است .

در فارسی کثرت استعمال یافته عرفی میگوید :

قضا بما کم دانش نوشته مصلحتی فلك ندیده که « مرسل » آنچه مضمون است

ازین قبیل است مأثور بمعنی متأثر و صمیم بمعنی اصم و رائج بجای مروج

در اشعار عرفی و بدر چاچ . عرفی میگوید : -

اگر چه هست مبرهن که در مسیر وجود مؤثرند صفات آله نبی مأثور
نوای سرنبه صوم و شادایه عبد کشاده از اثر انبساط گوش صمیم

بدر چاچ گوید : - مشتری نهد نقد رائجی در بار من .

۲۱ - شعرای مقتدر در الفاظ عربی تصرف نموده و حرف ساکن در لفظی را

متحرك ساخته اند .

مفو کردم از وی عملهای زشت بفضل خودش آورم در بهشت

ناصر خسرو :

اگر سهوی بود در وی مفو کن در دیده پرده کارم رفو کن
دو قرن از کرم در دو جهان برده نواست توجه دانی که جهان بی توجه بی برکه نواست

۲۲ - گاه حرف متحرك را ساکن سازند و ازین قبیل است تاء متواری

در بیت کمال اسماعیل .
رتال جامع علوم انسانی

دی که مقرب کلمکش به جنبش آرد نیش شود حسود بسوراخ مار متواری

منوچهری ، بود آن تیغ وی هنگام هیجا چنان دیبای بو قلمون ملون

لام بو قلمون در اصل متحرك است .

لیکن این تصرفات موقوف به سماع بوده و نمی شاید هر کسی حرف ساکن را

متحرك یا متحرك را ساکن کند .

۲۳ - گاه حرفی از کلمه عربی را حذف کنند مانند مواسا و مداوا که در اصل

مواصاة و مداواة است . و ازین قبیل است حذف واو و بادر تمیز و تغیر و مصون که در اصل تمیز (۱) و تغیر بدویا و مصون بدو واو بوده . این تصرف نیز موقوف بر سماع است .

مسکین خراگر چه بی تمیز است چو تبار همی برد عزیز است
خدا پیرایه بخشد از قبولش مصون دارد زرد هر فضولش

ازین قبیل است :- بولصر ، بوعلی ، بولهب ، بسحق ، اطعمه ، مغیلان ، سطالیس ، صطرلاب ، صلاب بمحذف بعض حروف که اصلاً : ابو نصر ، ابوعلی ، ابولهب ، ابواسحاق ، اطعمه ، ام غیلان ، ارسطاطالیس ، اصطرلاب است شیخ نظامی میفرماید :-
هم زیج و صلاب برداشته بران کار یکمته نگذاشته

۲۴ - لفظ مرکب عربی را بطور کلمه مفرد فارسی ترکیب میدهند . مثلاً :-
این مطلب تفصیل علیحده مینخواهد . او در مکانی علیحده نشسته بود . حال آنکه علیحده مرکب است از علی حرف جرو (حدة) که در اصل وحد بوده و از ازان حذف شده و عوضش در آخر آمده . ما جری - را موصوف می سازند مثلاً ما جرای عجیبی است . و در مصرع ذیل مقلوب شده است - عجیب واقع و طرفه ما جرائی هست .

رتال جامع علوم انسانی

اینچنین است کیف درین فقره :- ' اتلاف حقوق خلاف شیوة السانیت است فکیف که در حق برادران و خویشان ' و تا کنون در محاوره میگویند : مدتی است از کیف (حال) شما آکهی ندارم و نیز میگویند : اگرچه از دیانت و خیانتش خبر ندارم مع ذلك از احوالش غافل نباید بود : این براسه نسخه ایست علیحده .

مرزا بیدل در يك از رقعات خود از يك نسخه فلمی کهنه و موربانه خورده نام برده

(۱) تمیز و مصون در خود عربی بمحذف یا - و - واو - آمده . مترجم

وراجع بان می نویسد: - نخستین جریده که « منقول عنه » اوح محفوظش توانگفت ، منقول عنه درین عباره مضاف به لوح گشته و ها ضمیر کسره اضافه یافته .

برسر لقا فه و لقا فة هذامینویسند. « وهذه » میبایست زیر لقا فه دارای تاء تانیث است

ازین قبیل است :- عقده مالابنحل جمله موصوله صفت و اقم شده

بدل ما بتحلل جمله موصوله مضاف الیه گردیده

یعنی - صیغه واحد غالب مضارع در فارسی بجای حرف تفسیر شیوع یافته و یعنی چه

در محاوره عام بکثرت مستعمل است . میرزا صائب میگوید :

مرومن طرح نو انداخته یعنی چه جامه را فاخته ساخته یعنی چه

اگر چه درین بیت مقام مقتضی « تعنی چه » است لیکن یعنی (۱) چه طوری

در محاوره و استعمال کثرت یافته که صحیح آن یعنی صیغه خطاب مضحکه مینماید .

۲۵ - گاهی دو حرف عربی را یک حرف اعتبار میکنند مانند ولیکن که مرکب

است از واو عاطفه ولیکن که از برای استدراک می آید . و اکنون مجموع هر دو

حرف برای استدراک می آید :-

ولیکن خداوند بالا و پست به عصیان در رزق بر کس نه بست

بل - در عربی برای ترقی با الضرب و اعراض است و در فارسی گاهی بمعنی شاید می آید .

در مرو و گل و یاسمن این نورندیدم هنگامه مرغان چمن بلکه نوباشی

۲۶ در بعضی کلمات اعلال میکنند مانند حاج که مضاف است جیم دوم بیا بدل

گردیده و در محاوره حاجی میگویند .

مخفه (تخت روان) و غده را مخافه و غدود ساخته اند :-

(۱) مؤلف خزانه عامره می نویسد :- نقل است که میرزا هر گاه اینمطالع فرموده : « مرومن طرح

نو انداخته یعنی چه » الخ یکی از فضلی ایران اعتراض کرد که یعنی چه بصیغه غالب نباید تعنی چه بصیغه

مخاطب باید زیرا که درین شعر خطاب بمشوق است میرزا متوجه جواب نشد .

خدنگ هفده کشا تو بایم که هفت
ولی - را از و اینک مخف کرده اند . سدی
درون سینه گره گشته چون قدود سرا
ولی زباطنش این مباح و عزه مشو

۲۷ - در اثر این تصرفات گوناگون و کثرت اسماء دخیله عربی در فارسی
اسماء فارسی مرادف آنها چنان از بین رفت که نشانی از آنها پیدا نیست . و ما
چندی از این گونه اسمارا بطور مثال می آوریم مانند : عمامه . جبهه . برقع . عبا و غیره
ظاهرا این گونه اسماء با مسمیات خود از عرب آمده و شاید که عین این البسه یا مانند
آنها در فارس بوده و نامی از خود هم داشتند .

بر اکثر اشیاء اسماء عربی طوری غلبه نموده که اطلاق اسمای فارسی
بر آنها محل فهم و سبب فوت مقصود می شود مانند : - کتاب . صفحه . سطر . فصل . باب .
. اسم . فعل . حرف . غزل . قصیده . وکیل . قاضی . مفتی . فتوا . صندوق
نام انگشتان . نام دندانها . ساقی . تنور . شمع . عید . قلبان . دلال . فراش .
صراف . بیطار . جلاد . صورت . شکل . شیشه . کرسی . رکاب . نعل . عقیده . تهمت . وفا
. الزام . سیر . تماشا . غلط . صحیح . قباله . ضحاک . ضامن . قمری . گرچه نامهای
این چیزها در فارسی موجود است لیکن کس سخندان نمیدانند .

۲۸ - بعضی امور مخصوص به عرب را نیز فرا گرفتند . و از آن جمله است نسبت
کردن سخندان تاریخی که فردوسی و غیره از قدما به پیر داهقان نسبت کرده اند
. یادرتمهید داستانها می نویسند : - « حاکیمان اسرار و او بان آثار عروس این
حکایت در حجله بیان چنین جلوه داده اند »

و این از عرب اقتباس شده و ما خوفاست از لفظ « سمر » که کلمه عربی و بمعنی
فروغ ماه است اعراب چادر نشین که در ملک خود از جائی بجائی سفر میکنند . شبهای
سمر بمعنی فروغ ماه نامده بلکه بمعنی سایه چیزی است در شب ماه متجد در ذیل معانی
آن آورده : - ظل القمر ای ظل ما یحجز ضوء القمر عن المسکان کالحائط . مترجم

مهتاب از سیه خیمه در مهتابی برون بر آمده می نشینند و افسانه میگویند و باین
مناسبت افسانه را هم سمر گفتند.

لاله را عبری « شقائق النعمان » گویند و چه تسمیه اش آنست که نعمان ابن منذر
که نخم لاله را عبر ب برده روزی بباغ بر آمده دید گلهای لاله شکفته و باغ را رنگین
کرده انبساط نموده گفت « ما احسن الشقائق » از آرزو و زعرب لاله را شقائق النعمان
گفتند و همین شقائق النعمان را بفارسی قبول کردند حال آنکه مال مخصوص عرب است.

عرب زر خالص را « زر مغربی » گویند بسبب آنکه زر اقصای مغرب را زر خالص می
پنداشتند و همین لفظ در فارسی شیوع گرفت با آنکه نام زر خالص در فارسی « زرده دهی »
و زرده کنانی بوده و زرغش دار را « پنجگانی » میگفتند.

اینچنین است « زر جعفری » که مال عرب بوده و در فارسی استعمال یافته و
منسوب است بجعفر برمکی که در عهد وزارت خود دنانیر غش دار را گذاخته خالص نمود
و بنام خلفا و از بهر آنها سکه زد.

و از اسما مقدس عربی است: « عرش کرسی . کعبه . ذو الفقار » که پس از انتشار
دیانت مبارک اسلام در فارسی شیوع یافته و نامی در فارسی نداشتند. اینچنین است
اشارات تاریخی که مخصوص زبان عربی بوده و در فارسی بعینه همان اشارات را
اقتباس نموده اند. مانند: « طوفان روح انصای موسی . ید بیضا . رهنمایی خضر .
انفاس عیسوی . طهارت بی بی مریم .

و علاوه سامی . سعاد . لیلی مجنون . و امق و عذرای عرب چنان در فارسی
شهرت یافت که داستان ویس و رامین فارسی فراموش گردید . همچنین خورنق -
سدیر و سنهار غرب در فارسی شیوع یافت .

۲۹ - محاوره بک زبان ب زبان دیگر ترجمه نمی شود. لیکن در فارسی ترجمه کردند.
عرب آنها را « ارباب العمام » میگویند. شیخ سعدی از آن ترجمه کرده است:

چو قاضی بحکمت نویسد بسجل نگر دزد دستار بنده ان خجل

« النوم اخ الموت » ضرب المثل عرب است و بدر چاچ آزار وجه کرده : -
 چو دید دوک بیدارت از جهان بگریخت گرفته دست برادر اجل بخیل و حشم
 و ازین قبیل است : - « عليك ان تفعل كذا و كذا » که در ترجمه اش میگویند :
 بر تو باد که چنین و چنان کنی . و « اليك عني » دور شو از من و بالعجب ای عجب
 ای شکفت شیخ سعدی جا بجا میگوید : -
 شنید این سخن مرد صاحب ادب به تندی بر آشت و گفت ای عجب
 و من « ههنا » و من ثم از اینجا است بناءً علی ذلك بنا برین و له یدفی ذلك اورا
 درین کار دستی است :

سواد العسکر : سیاهی لشکر ترجمه آنست و ازین اشتقاق فعل هم نموده میگویند :
 لشکر سیاهی کرد .

در نامه زمانه بجز حرف جنگ نیست گویا که از سیاهی لشکر نوشته اند
 قام الحرب عل ساق : « جنگ برپا شد یا قیامت برپا شد » که در فارسی میگویند
 شاید ترجمه آن باشد .

والصبح اذا نفس آبه کربمه است و در فارسی از « نفس زدن صبح »
 استعاره کرده اند بدر چاچ

بدر چاچ ، چون صبح که زدیک نفس از سینت بر سوز
 صبح صادق که نمیزد دم ز مهر بوترات
 قدمی : (۱) ساقی بهبوحی نفسی بیشتر از صبح
 بر خیز که تا صبح شدن تاب ندارم
 عرب ؛ موصول را منادی می سازند مانند ع : با من غدالی ساعداً دون البشر
 ای آنکه برای من معاون پیش مردم گشتی . شیخ میفرماید :
 ع یا ای که عمرت به هفتاد رفت ع ای آنکه باقبال تود در عالم نیست
 ع ای که پنجاه رفت و در خوابی

« قبل الارض بین یدیه » زمین خدمت بدو سید . لکن از قرینه برمی آید که
 (۱) از شعر قدمی نفسی بمعنی نفس زدن صبح نیست بلکه بمعنی يك « آن » هست .

این رسم در هر دو ملک یکسان بوده

احیاء اللیل : - در عربی عبادت و بیداری شب را میگویند . و ترجمه آنست که شیخ فرموده

ع « خردمند همان شب زنده دار » .

۳۰ - بعض محاوره و ترجمه آن چنان می نماید که توافق اتفاقی باشد چه عقل مقتضی آنست که برای مفهوم آن چنین لفظی تجویز شود چه عربی باشد چه فارسی . مثلاً

طویل الباع : محاوره عرب است و در فارسی فراخ دست و دست رسا آمده

قصیر الباع : در فارسی کوتاه دست آمده . ظهیر در مدح پادشاه میگوید :-

کوتاه دستان بلند حوصله هر چه شب بخواب بینند ؛ صبح از باغ

سبایش گل مراد چینند .

قوی بازوانند کوتاه دست خردمند شیدا و هشیار مست

جرالذیول (خرام متکبران) و در فارسی « دامنگشان رفتن » بهمین

معنی است .

دمع الشمع : در فارسی « اشک شمع » گویند .

قره العین : خنگی چشم در هر جا سبب صحت چشم میباشد و بنابراین هر یک

دارای محاوره خود خواهد بود .

رطب اللسان : تر زبان . خشکی زبان در ملکی باعث دشواری تکلم میشود .

بنت العناب : در فارسی دختر رزگویند . شاعری می سراید :

بنت الکرم : ساقیان دختری که فرومانده زتاک خوب کردند که در گردن مینا بستند

فزاله : در عربی آفتاب را میگویند . بدر چاچ بعینه آنرا ترجمه کرده :

سبز زار آسمانرا در یناه عدل او مرتم آهوی ماده سینه شیر نراست

بنات النعش : دختران نعش ع چون دختران نعش به پیر امن جدی

ذنب السرحان : دم کرک (۱) ترجمه آن بوده و مراد از صبح کاذب است .
 فرزین هذا لرقة : محاوره عرب است . لیکن معلوم نیست که ؟ از که ؟ اقتباس
 کرده سعدی میگوید :

تو دانی که فرزین این رقه ام نصیدحتکر شاه این بقعه ام
 گاهی برعکس در محاوره فارسی کلمه عربی استعمال میکنند . مثلاً عوض :
 راه دادن « طریق دادن » میگویند .
 دوخواهند بودن بچشر فریق ندانم کد امین دهندم طریق

تا تمام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

فاطم هر وی در مثنوی یوسف زلیخای خود آورده :

سحر گاهان که فرزند انجم شدند از چشم بقرب فلک گم
 فلک ترکانه قصد آن چشم کرد دم کرکی نمود و کله رم کرد